

«حکایت پرونده‌ی ارتقا»

روزی آن مرد خوب وارسته

شد از استادیاری‌اش خسته

دید نوری بر او نمی‌تابد

خواست یک پله ارتقا یابد^۱

یادش آمد که عاقلی گفته است:

«نکند فرصتی رود از دست

عطسه هم کرده‌ای اگر سرِ کار

کپی‌اش را برای خود بردار.»

یک دو سالی دوید در هر جا

تا که گرد آورد مدارک را

فرصت خواندن و نوشتنِ او

رفت از دست، وقتِ گشتنِ او

در همین مدت پریشانی

که کمی ول شد از مسلمانی!

سه مقاله از او به لطف خدای
مفتخر شد به نام «آی اس آی»

شادمان شد از این خبر بسیار
با خودش گفت: «بی گمان این بار

باید از معجزات آی اس آی
طفل پرونده‌ام بگیرد پای!»

طی نه ماه درد و رنج گران
داد پرونده را سر و سامان

چون که گرد آمدند آن اسناد
با نظرخواهی از دو سه استاد

نظم شایسته‌ای به آن‌ها داد
پس از آن در سه کارتن جا داد

و فرستادشان به دفتر بخش
به امید خدای هستی بخش

بعدِ چندی که خاک خورد آن جا

گم گمک راه یافت در شورا

دوستانش مساعدت کردند

با تقاضا موافقت کردند

چند روزی گذشت و بعد از آن

با عُمر و لندهای نامه‌رسان

کارت‌های حاوی اسناد

سوی دانشکده به راه افتاد

رفت تا منتظر بماند دیر

تا مگر با تلاش‌های دبیر،

هیأت منتخب به راه افتد

به سرا پای او نگاه افتد

تا ببینند چند می‌ارزد

چند و چون است آن چه می‌ورزد

هیأت منتخب پس از یک سال
با قِر و ناز و عشوه در هر حال

اولین مجلسش مهیا شد
مجلسی محرمانه برپا شد!

حال و احوال پرسی یاران
پرسش از حال و وضع همکاران

چای و شیرینی و جُک و خنده
گور بابای هر چه پرونده!

با همین کار و کوشش جانسوز
وقت جلسه تمام شد آن روز

سرِ پرونده همچنان بسته
حضرات از تلاش خود خسته!

کار پرونده این چنین حل شد:
به نشستی دگر محول شد

رفت تا نوبتی دگر آید
سرِ پرونده واشود شاید

الْعَرْض، در زمان مرموزی

بند پرونده باز شد روزی

یک به یک هر یکی نظر دادند

امتیازات مختصر دادند

هر یکی گونه‌ای مردّد شد

خیلی از آن نوشته‌ها رد شد

در همان جلسه‌ها که دل می‌برد

نصف پرونده رد شد و خط خورد

چون که شد نصفِ آن مدارک کم

شد مقرر که مابقی را هم،

بفرستند هفته‌ی دیگر

به نشانیِ سی، چهل داور

گم گمک با گذشت چندین ماه

پاسخ داوران رسید از راه

باز هم مجلسی مهیا شد

از دوباره نشست برپا شد

یکی از صاحبان وسعت دید
گفت: «در رأی داوران که رسید

نمره‌ی هر کسی بود کمتر
بی‌گمان داوری‌ست محکم‌تر

این یکی از اصول علمی ماست
این چنین می‌کنیم بی‌کم و کاست».

با همین شیوه‌ای که شد تأیید
امتیازات بررسی گردید

باز هم با تمام این اوصاف
با همین وضع خارج از انصاف

امتیازات حضرت والا

مبلغی از دویست زد بالا

بس که هی دست خورد و لاغر شد

حجم پرونده شکل دیگر شد

آن چه ماند از تمام آن مقدار
جمع شد در دو کارتن این بار

رفت تا در کمیته‌ای دیگر
بزندش دوباره محکم‌تر

خانمش خواب دید: یک دندان
از دهانش فتاد در قندان

صبح با ترس و خواهش از شوهر
خواست تا منصرف شود دیگر

ول کند بحث ارتقاییش را
به لقا بخشد او عطایش را

ترسِ خانم تمام از این بود
که در این گیر و دار بود و نبود

در کمیته‌ی تخصصی، شاید
سکته‌ی دوم اتفاق افتد

بعد شش ماه با قر و قمبیل
شد کمیته‌ی تخصصی تشکیل

باز هم حرف‌های هم‌میشه
بحث‌های قشنگ بی‌ریشه

باز هم حرف‌های بی‌منظور!
گفت و گوهای خارج از دستور

بحث از فرق علم و دارایی
صحبت از وضع طرح کارایی

چای و شیرینی و جُک و خنده
کمترین بحث، بحثِ پرونده

در نشستی دگر که بر پا شد
سرِ پرونده کَمْ کَمک وا شد

آخرِ جُلسه، با شک و تردید
بخشی از کار بررسی گردید

ناگهان تا خبر شوند آنان
آمد از ره جناب تابستان

چند ماهی گذشت و از نو باز

کار خود را کمیته کرد آغاز

در نشست چهارم آنان

روز یکشنبه پنجم آبان

بحث و درگیری خطیری بود

گفت و گوهای بی نظیری بود:

جمله‌ای که در این مقاله‌ی اوست

مثل آن جمله در رساله‌ی اوست

بگذارید هر دو را به کنار

سخت باید گرفت در هر کار

رد شود بی‌درنگ‌تر بهتر

دیدتان هرچه تنگ‌تر بهتر

واجب است این کمیته را تا هست

ندهد احتیاط را از دست

این کمیته وظایفی دارد

باید آن را عزیز بشمارد

هر کسی که نباید از این جا

بگذرد راحت و رود بالا

باز از هر طرف سخن ها بود

مثل حمام پیرزن ها بود

شکل تردیدشان تماشایی!

وسعت دیدشان تماشایی!

هر کسی گونه‌ای ستم می کرد

گوشه‌ای امتیاز کم می کرد:

این کتاب ارزشی ندارد، هیچ

صاحبش بینشی ندارد، هیچ

این مقاله شبیه آن دگری است

این نوشته نشان خیره سری است

ناشر این کتاب بازاری است

آن یکی مایه‌ی دل آزاری است

این ضعیف است و آن یکی بیمار

این فلان است و آن یکی بیسار

جُلسه‌شان پر شد از آه و اخ و تف

به جز آن کس که بود در خُر و پُف

هر چه شد امتیاز کم کردند

نمره‌اش را رقم رقم کردند

باز هم با تمام این احوال

که نود امتیاز شد پامال

صد و سی امتیاز باقی ماند

چشم آقا به لطف ساقی ماند

گر چه پرونده سخت شد لاغر

باز یک پله رفت بالاتر

در هوا و زمین شناور شد

نوبت امتحان آخر شد

خوان آخر که باز بامزه بود

جلسه‌ی هیأتِ ممیزه بود:

عده‌ای برگزیده و ممتاز

از گره واکنانِ با اعجاز

در همان دوره‌ی گل و بلبل

خر آن‌ها گذشته بود از پل!

دست و دل باز و پیر و فهمیده

سرد و گرم زمانه را دیده

عده‌ای بی‌دلیل و با هیبت

گرد هم آمدند در هیأت

با وقار و شکوه و بی‌تعجیل

کم‌کم شد نشستشان تشکیل

سیب و گیلان و موز و فالوده

خنده‌های تمسخرآلوده

حرف‌هایی از این در و آن در

بررسی شرایط کشور!

طرح نابودی زمین خواران

راه درمان درد بیکاران!

بعد از این بحث‌های بایسته

طرح‌های شگفت شایسته!

نوبت بحث‌های عالی شد

باز پرونده مشتمالی شد

هر ورق رفت دست استادی

هر کسی می‌گرفت ایرادی

ناگهان کشف تازه‌ای کردند

کشفشان را به عرصه آوردند

کاشف جرم سینه صاف نمود

گفت: ای دوستان اهل شهود

جمله‌ای در کتاب این آقا

باز من جست‌آم همین حالا

که همین جمله را دو سالی پیش

دیده‌ام با همین دو دیده‌ی خویش

در چه وقت و مکان، به یادم نیست

از چه کس بوده آن، به یادم نیست

منتها دیده‌ام، مهم این است

جرمش از این لحاظ سنگین است

همه گفتند: آفرین استاد!

خوب چیزی به یادتان افتاد

این یکی از محاسن پیری‌ست

این خودش از اصول می‌گیری‌ست

نیست در خاطر شما تردید

می‌پذیریم آن‌چه را گفتید

نمره‌اش را رقم رقم کردند

هر چه شد امتیاز کم کردند

مجلس گیر و دار و محکمه بود

این خودش گونه‌ای محاکمه بود

منتها متهم حضور نداشت

اصلاً او جرأت عبور نداشت

از همان اول این سخن صد بار

گشت در هر نشستشان تکرار:

که «عزیزان صاحب اسرار

نکند درز یابد این اخبار!

باید از سادگی حذر بشود

نکند متهم خبر بشود!»

شکل تردیدشان، تماشایی!

وسعت دیدشان، تماشایی!

نوع تدبیرشان، بیا و ببین

شکل تقدیرشان، بیا و ببین

وضع تکریمشان، زجانت دور

نوع تصمیمشان، زجانت دور:

امتیازات مانده باز این بار

جمع و تفریق شد در آخر کار

جمع زن گفت: باز هم بد شد

امتیازش فراتر از صد شد!

رأی مخفی دوی هر درد است

راه تشخیص مرد و نامرد است

عادلانہ ترین روش این است

صادقانه ترین منش این است

ما که از صاحبان تدبیریم

اوج تشخیص و رأی و تفسیریم

بهترین پاسخِ چنین درخواست

در کراماتِ رأی مخفی ماست

رأی مخفی، نتیجه‌اش... را داد:

سکته‌ی سوم اتفاق افتاد

رَحِمَ اللهُ مَنْ قَرَأ... شد ساز

چشمتان روز بد نبیند باز